پیشخوان

به بهانه بازروایی حیات «سیدحسن تقی‌زاده» از زبان او

تندروی در جوانی اعتراف در پیری!

■ محمدرضا کائینی

جای پای سیدحسن تقی‌زاده، امام جماعت مسجد شیخ صفرعلی تبریز، در تاریخ مشروطیت ایران، آن‌قدر واضح است که هیچ محققی را در این حوزه، گریزی از بازخوانی دقیق زندگینامه وی نباشد! علاوه بر این، زندگی او به لحاظ گرایشات و اعتقادات، ادواری گوناگون دارد، که باید هر یک از آنها، به درستی و دقت فهم شود، تا امکان ترسیم تصویری واقعی از وی، فراهم آید. در شناخت زندگی و زمانه تقی‌زاده اما منابع متنوعی پدید آمده است. علاوه بر زندگی خودنوشت وی- که با خودسانسوری‌های متعدد همراه بوده است- اخیراً مؤسسه فرهنگی «قدر ولایت» اثری را منتشر ساخته است، که بر پایه منابع تاریخی موجود، حیات تقی‌زاده را از زبان او روایت می‌کند! «من تقی‌زاده هستم»، در دیباچه‌ای که در صدر خویش دارد، اینچنین به ضرورت بازخوانی این رجل تاریخ معاصر ایران پرداخته است:

«یکی از کسانی که به‌واسطه عمر طولانی خود، از ابتدای به اصطلاح نهضت مشروطیت تا بعد از حوادث ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، در صحنه تاریخ ملت ایران حضور داشت و خود شاهد نزدیک حوادث و در بسیاری از جریان‌ها، وقایع و سیاست‌ها از عناصر تأثیرگذار و تصمیم‌ساز بود و به واسطه قلم به دست بودن و نگاشتن بسیاری از حوادث و خاطرات خود، به ماندگاری فراز و نشیب‌های تاریخ ۱۵۰، ۲۰۰ سال اخیر کمک کرده، سیدحسن تقی‌زاده است. او در جوانی سر پرشوری داشت و به‌تدریج پخته‌تر شد و در سنین پیری، به اعترافاتی در زمینه حوادث عمر طولانی خود دست زد. اگر او- که تا سال ۱۳۴۸ زنده بود- تا انقلاب اسلامی زنده می‌ماند، قطعاً اعترافات بیشتر و عمیق‌تری

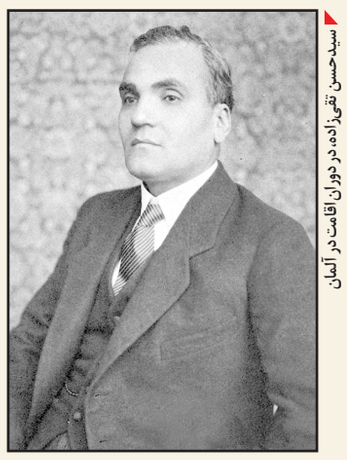

سیدحسن تقی‌زاده، در دوران اقامت در آلمان

می‌کرد که به روشن‌تر شدن چهره تاریخ معاصر ایران و شخصیت‌هایی چون رضاشاه و محمدرضا منجر می‌شد اما همین میزان از نوشته‌های او و نیز نوشته‌های سایر هم‌دوره‌ای‌هایش در تاریخ معاصر، مانند ناظم‌الاسلام کرمانی، میرزایحیی دولت‌آبادی، حاج مهدی‌قلی هدایت (مخبرالسلطنه)، حسن اعظام قدسی (اعظام‌الوزاره)، احمد کسروی و مورخانی که بعضاً به اسناد متقن و قطعی دست یافته‌اند، به‌خوبی وضعیت این دوره تاریخی ملت را، که با فراز و نشیب‌های زیاد و دخالت‌های پرحجم و پرتأثیر بیگانگان همراه بوده است، ترسیم می‌کند. استناد به خاطره‌ها و اعتراف‌های این اشخاص، به‌خصوص سیدحسن تقی‌زاده، راه را بر تحریف مورخان مغرض و سر در آخور شرق و اکثرا غرب، می‌بندد. روش این کتاب، مبتنی بر روایت تاریخ معاصر ایران، از زبان سیدحسن تقی‌زاده است که در نوع خود کم‌نظیر، شیرین و جذاب محسوب می‌شود. در عین حال این روایتگری، بسیار مستند و هر گزاره از آن، متکی به مآخذ متعددی است که در پاورقی ذکر شده است و به‌طور طبیعی فعل‌ها در روایتگری، به خود سیدحسن تقی‌زاده برمی‌گردد و او به‌عنوان راوی تمامی حوادث این دوره پرچالش، حضور و دخالت‌ها و تصمیمات خود و دیگران را، مطرح می‌کند. مؤلف محترم در کنار دقت فراوان در روایت‌های تقی‌زاده، تیترهای وزین، آهنگین و پرمعنایی را انتخاب کرده است، تا در رساندن مفاهیم و جهت‌ها، به خواننده کمک کند. البته این امکان بود که از تیترها کاسته شود اما جذابیت تیترها به‌رغم تعدد و کمک آنها به تفکیک قطعه‌های روایت به نسبت زمان وقوع آنها، مانع این کار شد. امیدواریم این روش و این کار ارزشمند به نسل جوان، نخبگان و ملت ایران کمک کند تا تاریخ معاصر خود را از دریچه مطمئنی ببینند و مطالعه کنند و برای آینده نظام منتخب خود، که هزینه بسیاری برای برپایی، حفظ و پیشرفت آن داده‌اند، درس‌های لازم و تجربه‌های مفید را کسب و به آنها عمل کنند و نقشه‌های دشمنان را در این زمینه هم، خنثی و نقش بر آب سازند...».

رضاخان و اطرافیانش، در بازدید از برخی املاک تصرف‌شده توسط وی، در شمال کشور

پهلوی اول، به مثابه شاخص‌ترین نماد زمین‌خواری در ایران

قزاق مازندران را یکسره مِلک شخصی خویش می‌خواست!

■ احمدرضا صدری

در زمره مهم‌ترین ویژگی‌های پهلوی اول، اشتهای سیری‌ناپذیر وی به تصاحب املاک مرغوب و حاصلخیز بود. او به هنگام خلع از سلطنت، بسیاری از این قبیل املاک را، به نام خویش داشت و از این جنبه، می‌توان قزاق را نمادی بی‌رقیب، از زمین‌خواری دولتی در ایران دانست. در نوشتار ذیل آمده، تلاش شده است تا با استناد به پاره‌ای آمار و تحلیل‌ها، انگیزه‌های این تصاحب و حجم و وسعت آن، مورد بازخوانی قرار گیرد. مستندات این مقال، بر تارنمای پژوهشکده مطالعات تاریخ معاصر ایران آمده است. امید آنکه محققان و عموم علاقه‌مندان را، مفید و مقبول آید.

■ **پاکسازی زمین‌داران بزرگ و حذف قدرت‌های خُرد محلی**

در باب آنچه رضاخان را به تصاحب زمین‌های مرغوب و حاصلخیز ترغیب می‌کرد، روایت‌هایی متنوع وجود دارد. برخی آن را، به میل شخصی وی به زمین‌خواری و تبدیل شدن به یکی از بزرگ‌ترین ملاکان، مرتبط ساخته‌اند. عده‌ای دیگر علاوه بر صحه گذاردن به این عامل، پاکسازی زمین‌داران بزرگ و حذف قدرت‌های خُرد محلی را نیز، در عداد انگیزه‌های قزاق دانسته‌اند، که راه را بر سلطنت مطلقه وی، هموارتر می‌ساخت. مهرزاد بختیاری‌منش پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در بررسی احتمالات گوناگون در این باره، چنین نگاشته است: «تا به امروز درباره علل زمین‌خواری رضاخان، پاسخی خردپذیر و روشنگر توسط محققان داده نشده است و اکثر مورخان و سیاسیون، وجود عقده‌های فردی و حرص مادی را، دلیل اصلی این اقدام فراگیر دیکتاتور یادشده می‌دانند، از جمله سفیر انگلیس در سال هفتم سلطنت رضاشاه گفته است: شاه حرص غریبی نسبت به زمین دارد و مالکان را روانه زندان می‌کند، مگر اینکه با فروش املاک‌شان به وی موافقت کنند و اشتهای سیری‌ناپذیر وی به اندازه‌ای است، که عجیب نخواهد بود اگر چند صباح دیگر کسی بپرسد چرا اعلیحضرت بی‌درنگ همه ایران را به نام خود به ثبت نمی‌رسانند... او در کار انباشت ثروت از راه‌های مشکوک است و فرماندهان ارشد نظامی خود را نیز، در کار آزاد گذاشته است و نسبت به ثروت حریص و طمع‌کار است و از دیدگاه او، هر وسیله‌ای برای کسب پول و زمین مطلوب است... جاده جدید منتهی به دره چالوس، که با هزینه هنگفتی ایجاد شده، صرفاً برای ارضای هوس شخصی شاه بوده است... در جهت مقابل طرفداران رضاخان هم، توسعه عمرانی مناطق خریداری‌شده را، انگیزه اصلی به دست آوردن آنها می‌دانند! با این همه پس از سقوط رضاخان، آخوند گرگانی نماینده مردم دشت گرگان و یموت، در مجلس سیزدهم شورای ملی، اظهار کرد: اقایان خیال می‌کنند (املاک مازندران) آباد شده، نخیر خراب‌تر شده است... آباد کردن ملک، دلسوز و صاحب می‌خواهد! این املاک اعلیحضرت سابق، به دست چند نفر اشخاص بوده‌اند... آنها کارشان چه بوده؟ فقط ظاهرسازی و شلاق زدن رعیّت و از طرف دیگر پر کردن جیب خودشان بوده است. آنها فکر آباد کردن این ملک... نبوده سال به سال... این ملک خراب‌تر شده!... اما به‌راستی چرایی اصلی پروسه زمین‌خواری، کماکان بی‌پاسخ مانده است. توجه به یک نکته، می‌تواند در این باره راه‌گشا باشد: اگر به رفتار هژمونی فئودال‌ها و مالکان در سراسر ایران توجه شود و اینکه اشراف در عصر قاجار برآمده از قشر مالکان و هر کدام صاحب سرزمین و جمعیت رعایا و ثروت وافر بوده‌اند و حکومت مرکزی بر دوش آنها قوام یافته بود، می‌توان استنتاج کرد که انگیزه رضاخان در تصرف املاک، بیش از آنکه ناشی از جنون مال‌پرستی باشد- که بدان نیز دچار بود- سیاستی برای پاکسازی مالکان و زمین‌داران بزرگ و حذف قدرت‌های خرد محلی، بعد از حذف ابرقدرت‌های محلی و قومی نیز بود. از طرف دیگر اگر در کشور به جای هزار عمده‌مالک، یک کلان‌مالک وجود می‌داشت، که همه ثروت‌های ارضی متعلق به او می‌بود، در این صورت مردم کشور علاوه بر اینکه به لحاظ سیاسی تابع شاه بودند، نظر به وجود نظام ارباب رعیتی، مردم غالباً روستانشین به لحاظ مالی و اقتصادی و حتی طبقاتی و اجتماعی نیز، در مقام تبعیت مستقیم از شاه قرار می‌گرفتند. از همین رو رضاشاه از سال ۱۳۰۵، شروع به خرید کشتزارهای اطراف تهران کرد و همچنین زمین‌هایی در نواحی کرمانشاه، همدان و مازندران به دست آورد. پس از آن، متوجه گیلان، مازندران و گرگان شد و به سرعت زایدالوصفی، شروع به تصاحب (به ظاهر قانونمند ولی در باطن به زور) اراضی آن حدود کرد، به‌گونه‌ای که با توجه به اسناد املاک پهلوی، تقریبا تمامی مازندران و گرگان را صاحب شد. وضع به صورتی درآمد که در زمان کناره‌گیری از سلطنت، سرمایه‌ای در حدود ۳ میلیون پوند و بیش از ۳ میلیون اکر (هر اکر معادل ۴۰۴۷ متر مربع) زمین به ارث گذاشت و این زمین‌ها، که در دشت‌های کشت‌خیز مازندران واقع شده بود، از طریق مصادره مستقیم، فروش‌های اجباری و طرح ادعاهای مشکوک مبنی بر تعلق زمین‌ها به املاک سلطنتی، که در سده گذشته مرسوم نبود، به‌دست آمده بود. با این سیاست در مرحله دوم زمین‌خواری، اهالی بخش ساحلی دریای مازندران، به مقاطعه‌کار انحصاری شاه مبدل شدند و از سود عایدات این اراضی، سرمایه شاه سر به فلک کشید اما در همه حال مصادرات و ملک‌خواری‌های خود را، در پوشش قوانین خودگذارده‌اش به اجرا درآورده بود. به گفته کاتوزیان در این دوره، دولت خود مالکِ مستقیم زمین‌های کشاورزی فراوان و گوناگون بود. خیلی از بقیه اراضی را نیز به اشخاصی واگذار می‌کرد، که معمولاً یا از اعضای خانواده سلطنتی بودند، یا از مقامات دولتی یا از بلندپایگان دیگر. نه قراردادی مالکیت خصوصی را تضمین می‌کرد و نه حق توارث به خودی خود وجود داشت. در مرحله سوم زمین‌خواری، رضاخان علاوه بر شمال، به املاک دارای اهمیت سایر مناطق ایران پرداخت و چتر مالکیت خود را، در همه جا گسترش داد و بدیهی بود که از این رهاورد، درآمد او را تنها می‌شد به حدس تخمین زد و حتی امروزه نیز، میزان دقیق ثروت او در آخرین سال سلطنت، حدوداً برآورد می‌شود نه دقیقاً، که شامل میزان احتمالی حساب بانکی با ۳ میلیون پوند نقدینه و املاکی بالغ بر ۳ میلیون هکتار، که برای وارث خود به‌جا گذاشته بود...».

■ **رضاخان در ۶ هزار روز سلطنت، ۴۴ هزار سند مالکیت به نام خود صادر کرد!**

علاوه بر انگیزه پهلوی دوم در تصاحب املاک، چند و چون این فرآیند و نظری به آمار آن نیز، درخور توجه می‌نماید. رضاخان در عرصه زمین‌خواری هم، چون دیگر میدان‌های حکمرانی خویش به ایران، صرفاً از اهرم زورگویی استفاده کرد و از همین سربند، بسیاری را دستگیر، روانه زندان یا رهسپار دیار باقی ساخت! او طی ۶ هزار روز سلطنت، ۴۴ هزار سند مالکیت به نام خود صادر کرد، که با تقسیم آن بر تعداد ایام حکمرانی، می‌توان نتیجه گرفت که وی، روزی هفت ملک را به نام خود کرده است! سارا اکبری پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در این باره آورده است: «نقش پررنگ اداره ثبت اسناد و مأموران آن را، در سلب مالکیت از مردم و مالکان اصلی و انتقال مالکیت آنها به رضاشاه، می‌توان در نطق ملک‌مدنی، یکی از نمایندگان مجلس شورای ملی، درباره املاک تصرفی رضاشاه دریافت که می‌گوید: شاه سابق را می‌دانم ۱۷ سال در این مملکت سلطنت کرد و به روز که حساب بکنیم، تقریباً ۶هزار روز می‌شود و او ۴۴هزار سند مالکیت صادر کرده‌اند، تقسیم که بکنیم روزی هفت سند مالکیت ایشان گرفته‌اند!... برخی نزدیکان رضاشاه اذعان نموده‌اند که آبادی زمین‌ها و برداشت بیشتر محصول، علت تملک زمین‌ها بوده است.

> **رضاخان در عرصه زمین‌خواری نیز، چون دیگر میدان‌های حکمرانی خویش به ایران، صرفاً از اهرم زورگویی استفاده کرد و از همین سربند بسیاری را دستگیر، روانه زندان یا رهسپار دیار باقی ساخت! او طی ۶ هزار روز سلطنت، ۴۴ هزار سند مالکیت به نام خود صادر کرد، که با تقسیم آن بر تعداد ایام حکمرانی، می‌توان نتیجه گرفت که وی، روزی ۷ ملک را به نام خود کرده است!**

بخشی از اسناد زمین‌خواری رضاخان که در پژوهشکده تاریخ معاصر ایران، نگهداری می‌شود

> **در باب آنچه رضاخان را به تصاحب زمین‌های مرغوب و حاصلخیز ترغیب می‌کرد، روایت‌هایی متنوع وجود دارد. برخی آن را، به میل شخصی وی به زمین‌خواری و تبدیل شدن به یکی از بزرگ‌ترین ملاکان، مرتبط ساخته‌اند. عده‌ای دیگر علاوه بر صحه گذاردن به این عامل، پاکسازی زمین‌داران بزرگ و حذف قدرت‌های خُرد محلی را نیز، در عداد انگیزه‌های قزاق دانسته‌اند، که راه را بر سلطنت مطلقه وی، هموارتر می‌ساخت**

در یکی از نقل‌قول‌هایی که از رضاشاه شده، وی در توجیه تصاحب زمین‌ها، علت این کار را آبادانی زمین و رونق صادرات و جلب کسانی که برای تفریح به آن مناطق می‌آمدند، بیان کرده است. اگر همین انگیزه‌ها را در خرید املاک و زمین‌ها صحیح دانست هم، عواقب این گونه غصب، آن گونه که وی گفته، باعث آبادانی و به رفاه رسیدن اهالی آن زمین‌ها نشد، بلکه برعکس بر اساس شواهد تاریخی، روستاییان آن مناطق چنان از بی‌عدالتی تصاحب زمین‌ها، اخذ انواع مالیات‌ها از سوی اداره املاک اختصاصی و بیگاری، به فلاکت و بدبختی دچار شدند که به‌ناچار، به شهرها کوچ کردند و در کارخانجات آن مناطق، مشغول کار شدند. یرواند آبراهامیان مهاجرت روستاییان مازندرانی به شهرها را، در این سال‌ها در حدود ۱۰ درصد جمعیت این مناطق اعلام کرده است! اصرار بر تصاحب مرغوب‌ترین زمین‌های زراعی ایران از سوی رضاشاه، یکی دیگر از مواردی است که آثار عمده آن، در تبعید، کشتار و خودکشی بزرگ‌مالکان مشاهده می‌شود. یکی از اراضی بسیار مرغوبی که رضاشاه برای به دست آوردن آن به حربه‌های مختلفی متوسل شد، املاک و زمین‌های سپهدار تنکابنی بود، که رضاشاه به بهانه بدهی سپهدار به بانک کشاورزی، درصدد تصرف آنها برآمد! بر اثر این اتفاق، سپهدار خودکشی کرد! همچنین رضاشاه در بجنورد نیز با سردار معزز بجنوردی درگیر شد، او را کشت و اموالش را در شمال خراسان از آن خود کرد! افزون بر این، رضاشاه در فرآیند تملک بر اراضی، با تصویب قانون فروش املاک موقوفه در مجلس، بسیاری از املاک و زمین‌های موقوفه را نیز تصاحب کرد! از جمله مهم‌ترین پیامدهایی که این قانون به همراه داشت، تبانی متولیان املاک موقوفه، برای تصاحب این املاک و زمین‌ها بود، امری که این افراد با استفاده از نفوذ در ادارات، سازمان‌ها و ثبت اسناد، آن را ممکن می‌ساختند! همچنین فروش املاک وقفی یا تبدیل یا تعویض آن با املاک و زمین‌های نامرغوب توسط رضاشاه، پس از مدتی مشکلات مادی متعددی را، برای مراکز آموزشی، درمانی و...، که درآمدهای آن موقوفات بدان‌ها اختصاص داشت، پدید آورد. سرانجام زیاده‌طلبی‌های رضاشاه، به‌ویژه در تصرف زمین‌ها و اراضی حاصلخیز، با مقاومت تعدادی از روحانیان، بازرگانان و کشاورزان مازندران مواجه شد، که البته پاسخ اعتراض آنان دستگیری و تبعید به شهرها و استان‌های دیگر بود. شیخ نورالدین خلعتبری از مبارزان نهضت جنگل، در برابر این زیاده‌خواهی‌های رضاشاه ایستاد. رضاشاه، که از اعتراضات او و بسیاری از بزرگان و علمای شمال به تنگ آمده بود، در سال ۱۳۱۱ عده بسیاری را دستگیر، زندانی و به تهران اعزام کرد و سپس املاک بسیاری از مردم شمال، از علما و رجال و کشاورزان، غصب و تصرف شد و حاج‌میرزایحیی مجتهد تنکابنی، میرزا محمدطاهر تنکابنی و... به کاشان تبعید شدند! برهم زدن نظم اجتماعی، تضعیف مالکیت خصوصی، ترویج ناامنی، تضعیف دهقانان، ترویج فقر، مهاجرت اجباری روستاییان، خودکشی و قتل سرداران و بزرگ‌مالکان، بی‌اعتمادی و دلسرد شدن مردم نسبت به حکومت پهلوی، از مهم‌ترین بازخوردها و پیامدهای زمین‌خواری رضاشاه، در داخل کشور بود. نکته مهم این است که بازخوردهای این امر، تنها به داخل کشور محدود نماند، بلکه این ویژگی رضاشاه، در نهایت به دستاویزی برای نیروهای بیگانه همچون انگلیس، در جهت توجیه حمله خود در میان مردم نیز تبدیل شد...».

■ **پیشکش زمین‌ها توسط مالکان «به مقام صلاحیت‌دار»!**

سیده‌لیلا موسوی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران نیز، در مقالی به روایت ترفندهای عوامل رضاخان، برای تصاحب املاک حاصلخیز مردم پرداخته است. وی می‌نویسد: «غصب زمین‌ها و املاک مردم توسط رضاشاه، از همان ابتدای به سلطنت رسیدن آغاز شد و به سرعت دامنه آن گسترش یافت. شهرت رضاشاه در غصب زمین‌ها، به جایی رسید که روزنامه‌ای فرانسوی، او را جانور زمین‌خوار نامید! سیدحسن تقی‌زاده هم در خاطراتش می‌نویسد: شاه همه مازندران را گرفت، او دلش می‌خواست هرچه ملک مرغوب و ارزنده بود، مال خودش بکند... در این میان نکته حائز اهمیت، چگونگی غصب زمین‌ها و املاک مردم توسط رضاشاه است. سفارت انگلیس در این زمینه گزارش می‌دهد: شاه با علاقه شدیدی که به ثروت‌اندوزی داشت، زمین یک زمین‌دار عمده را، به بهانه توطئه علیه دولت مصادره می‌کرد، روستاهای فرد دیگری را، به دلیل بی‌توجهی به منافع ملی ضبط می‌نمود و با منحرف کردن آب‌های کشاورزی، شماری از روستاییان را ورشکست می‌کرد! علاوه بر این شیوه‌ای دیگر نیز، به تدریج متداول شد و جنبه قانونی هم به خود گرفت. در این شیوه وزارت دارایی به صاحب ملک دستور می‌داد که چون نباید در محل علاقه ملک و آبی داشته باشد، لذا ضروری است که املاک خود را به شخص صلاحیت‌داری بفروشد والّا وزارت دارایی، املاک وی را متصرف خواهد شد! البته اکثراً شخص صلاحیت‌دار، خود وزارت دارایی بود که یا ملک را تصرف می‌کرد و یا به ثمن بخس و به زور، آن را می‌خرید و سپس به رضاشاه منتقل می‌نمود! بخشی از زمین‌داران بزرگ هم، که از ولع رضاشاه در زمین‌خواری آگاه بودند، قسمتی از زمین‌هایشان را به منظور جلب نظر شاه، با اکراه به او پیشکش می‌کردند. برخی نیز مجبور می‌شدند تا زمین‌های حاصلخیز خود را، با زمین‌های نامرغوب شاه معاوضه کنند و به این ترتیب شاه به هر شیوه و ترفندی متوسل می‌شد تا مازندران، یکپارچه ملک شخصی او گردد...».

■ **تصاحب املاک مردم، به مثابه یکی از علل مشروعیت‌زدایی**

فرآیند طولانی غصب اراضی مردم توسط رضاخان، نهایتاً در هیئت یکی از علل مشروعیت‌زدایی از وی تلقی گردید. بر حسب یک پژوهش، یکی از مهم‌ترین عواملی که نفرتی گسترده از رضاخان را رقم زد، تصاحب املاک کشاورزان و به نیستی کشاندن زندگی ایشان بود! علاوه بر این در زمینه‌سازی‌هایی که مطبوعات خارجی برای اشغال ایران انجام می‌دادند، تأکید بر اشتهای سیری‌ناپذیر قزاق برای از آن خود ساختن زمین‌های مرغوب ایران، یکی از شاخص‌ترین محورها به شمار می‌رفت. فرنود فردهی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، این پدیده را به ترتیب زیر تحلیل کرده است: «رضاشاه در طول ۱۵ سال، توانست به عنوان یکی از مالکین بزرگ در ایران و حتی آسیا، شناخته شود. بسیاری دو عامل را بیش از عوامل دیگر، باعث از بین رفتن مقبولیت رضاشاه می‌دانند، نخست ماجرای کشف حجاب و استبدادی که در این زمینه از سوی رضاشاه دیده شد و دیگری همین موضوع تصاحب قانونی و غیرقانونی بسیاری از املاک در منطقه شمال و دیگر مناطق ایران. همان‌طور که گفته شد، یکی از دلایل تصرف املاک از سوی رضاشاه، فقدان مشروعیت قدسی پادشاهی بود. رضاشاه پیش از سلطنت، نه برآمده از خانواده اشرافی بود، نه ثروت زیادی داشت و نه با درباریان و خانواده‌های منتسب به پادشاهان، ارتباط برقرار کرده بود. به همین دلیل وی پس از روی کار آمدن و برای قدسی بخشیدن به پادشاهی خود، تمامی این موارد را عملی کرد و البته در تصرف زمین، بیش از سایر موارد، کوشش نمود. در اینجا باید به این مسئله اشاره شود که وضعیت بسیاری از صاحبان پیشین املاکی که از سوی رضاشاه، به وسیله‌های مختلف خریداری شده بود، گنگ و نامشخص بود! برخی از این افراد که از نظر مالی شرایط بهتری داشتند، مجبور بودند به طور کلی به مکان دیگری نقل مکان کنند! وضعیت کشاورزان خرده‌پا، به مراتب بدتر بود! بسیاری از صاحبان املاک، که توان مالی مناسب نداشته یا از نفوذ لازم در ساختار سیاسی نیز برخوردار نبودند، بعد از تصرف املاک‌شان به وسیله شاه، مجبور بودند به عنوان کشاورز، دهقان یا کارگر ساده، در زمین‌های خودشان مشغول کار شوند! در واقع تاریخ کشورمان، شاهد نوعی استثمار و برده‌داری نوین، از سوی رضاشاه در آن دوره بوده است. علاوه بر این، شدت خرید املاک در مازندران به حدی بود که عملاً تمام مالکین این مناطق، هیچ امیدی برای حفظ زمین‌های خود نداشتند. حس زمین‌خواهی رضاشاه، به حدی بود که وی بسیاری از نظامیان و ارتشیان را، به این امر دعوت می‌کرد. رضاشاه به طور رسمی، به نظامیان و فرماندهان ارتش اعلام می‌کند املاکی برای خود تهیه کنید! ارتشیان نیز برای اجابت فرمان شاه، اقدام به تصرف اموال می‌کردند که البته دقیقاً همان مسیری را طی نمودند که پیش از آنها، رضاشاه رفته بود. مخالفت و تنفر از رضاشاه، به خاطر زمین‌خواری مفرط وی، به حدی رسیده بود که در شهریور ۱۳۲۰ و پس از رفتن وی از ایران، شاه جدید برای اینکه در ابتدای دوران حکمفرمایی خود، با مخالفت جدی روبه‌رو نشده و تفاوت خود با پدرش را آشکار سازد، در یکی از نخستین دستورات، بخشی از املاک غصبی پدرش را، پس از چندین سال به دهقانان و کشاورزان بازگرداند. وی حتی نحوه بازپرداخت کشاورزان خرده‌پا را، در قالب اقساط گنجاند ولی با توجه به اینکه تمامی این اموال در سال ۱۳۲۰ و پس از رفتن رضاشاه، از سوی شاه جوان ذیل املاک سلطنتی قرار گرفته بودند، پس از چندی، فروش چنین املاکی ممنوع اعلام شد و عملاً زمین‌های مردم، به تصاحب خاندان سلطنتی پهلوی درآمد. به طور کلی باید گفت رضاشاه در فاصله کمتر از ۱۵ سال، بسیاری از املاک مرغوب شمال کشور را به روش‌های مختلف تصاحب کرد. وی پس از تصرف، املاک را به بخش‌های مختلف تقسیم می‌کرد و عموماً یکی از افسران مورد اعتماد ارتش را، برای اداره و حفاظت از املاکش در مناطق مختلف انتخاب می‌نمود. حسین فردوست در خصوص علاقه مفرط رضاشاه به داشتن زمین، داستان جالبی را طرح می‌کند. وی در گفت‌وگو با یکی از افرادی که زمینش را به رضاشاه پیش‌فروش کرده است، از وی نقل می‌کند: اگر می‌خواستید رضاخان خوشحال شود، درجه بدهد، مقام بدهد و یا پیشنهادی را تصویب کند، بهتر بود قبل از شروع، نام چند ملک را با مشخصات و قیمت آن مطرح می‌کردید و مطمئن بودید که کارتان انجام می‌شود...».